مدت: 51:20

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الطیّبین الطاهرین المعصومین، لاسیّما بقیۀ الله فی الأرضین اروحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف

بحث در روایاتی بود که دلالت می‌کند بر جواز و امکان تمسّک به اطلاقات و عمومات برای مصادیق جدیده و مستحدثه. این روایات به سه طائفه تقسیم شد، دو طائفه آن خوانده شد، طائفه سوّم:

«الطّائفۀ الثالثه: ما دلّ علی أنّ النبی صلی الله علیه و آله أتی الناس بما یحتاجون إلیه الی یوم القیامۀ»

روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر چه مردم نیاز به او دارند تا روز قیامت آورده است. خب حالا این روایات را بخوانیم بعضش را و بعد ببینیم تقریب استدلال چگونه می‌شود.

«منها: روایۀ سماعۀ ابن مهران عن أبی الحسن موسی علیه السلام (امام کاظم سلام الله علیه) قال: قلت: أصلحک الله» خدا اصلاح کند شما را. این جمله یک بحثی دارد خودش که چطور به امام معصوم بگوییم «أصلحک الله» خب یکی از جواب‌هایی که داده می‌شود و جواب درستی هم هست این است که معنایش این است که ذات شما را، خودِ شما را. خب امام علیه السلام احوالاتی دارند گرفتاری‌هایی دارند و از طرف دشمنانشان از طرف حکّام جور در مضایقی بودند به خصوص موسی ابن جعفر سلام الله علیه. «أصلحک الله» یعنی أصلح حالتان را نه اینکه ذات شخص خودتان را، یعنی احوالات شما را خدا اصلاح کند از این گرفتاری که مبتلا هستید به آن برای حکّام جور و آزار و اذیت‌هایی که از طرف دشمنانتان به شما می‌شود خدای متعال شما را رهایی ببخشد. یک چیز دیگر هم هست که گفته شده است در کلمات بزرگانی و آن این است که این یک جمله‌ای بوده است که در مقام ابراز ارادت گفته می‌شود، حالا معنای مضمون حتمی آن اینطور نیست که راجع به هر شخصی مراد باشد، این در مقام اظهار ارادت به اشخاص یک جمله‌ای بوده است که متداول بوده و با این جمله اظهار ارادت می‌کردند به هر کسی که ارادتمند بودند اینطور می‌گفتند. مثل بعضی‌ها هستند که به هر کسی می‌رسند می‌گویند قربان شما اما واقعاً هیچ وقت حاضر نیست قربانش برود اما این یک جمله‌ای است که در مقام اینکه به هم اظهار دوستی و مودّت کنند می‌گویند قربان شما.

«یک استادی داشتیم ... حالا اشکالی ندارد ضبط هم می‌شود اما حالا به زبانم آمد اشکالی ندارد بگویم که شما هم یک مقدار خستگیتان مثل خستگی خودم برطرف بشود. گفت که یک آقایی یک جوری می‌گفت جان من که می‌گفت جانور اما آن ورش را خیلی آهسته می‌گفت که افراد فکر می‌کردند می‌گوید جان من، هی می‌گفت جانور جانور که آنها خیال می‌کردند می‌گوید جان من»

«إنّا نجتمع» ما شیعیان شما، موالیان شما گرد هم می‌آییم جمع می‌شونیم «فنتذاکر ما عندنا» از معلوماتی که نزد خودمان است با هم صحبت می‌کنیم. «فلا یرد علینا شیءٌ الّا و عندنا فیه شیءٌ مسطّر» هیچ مسأله‌ای بر ما وارد نمی‌شود، چیزی بر ما وارد نمی‌شود مگر اینکه نزد ما یک مطلبی که نگاشته شده است به سطر در آمده است داریم، این هم که ما داریم همه از «ممّا أنعم الله به علینا بکم» از چیزهایی است که خدا إنعام فرموده به ما به وسیله شما ائمه علیهم السلام، اینهایی هم که داریم از برکات شما است ولی گاهی یک چیز کوچکی، چیزهای مهم پیش می‌آید و ما هم به برکات تعلیمات شما که اینها نوشته شده و مراجعه می‌کنیم و جوابش را داریم اما گاهی یک مسأله خیلی کوچک و ریزی پیش می‌آید که چیزی نداریم راجع به آن «ثمّ یرد علینا الشیء الصّغیر لیس عندنا فیه شیءٌ» راجع به آن مطلبی نداریم از شما، اینجا ما چه می‌کنیم؟ «فینظر بعضنا إلی بعض» بعضی‌ها به بعضی دیگر نگاه می‌کنیم که چه بگوییم اینجا؟ «و عندنا ما یُشبهه» ولی شبیه آن نزد ما هست، «فنقیس علی أحسنه؟» ما این را که حکمش را نمی‌دانیم این را می‌سنجیم با أحسن آن شبیه که نزد ما است از این.

س: قیاس اولویّت کرده اند؟

ج: نه، اولویت هم نمی‌گوید، یعنی می‌گوید آن چیزی که أشبه به این است از چیزهایی که پیش ما است ما این را با آن قیاس می‌کنیم و می‌گوییم لابد حکم این هم همینطور است.

«فقال: و ما لکم و للقیاس؟! إنّما هلک من هلک من قبلکم بالقیاس» کسانی که قبل از شما هلاک شدند به واسطه همین قیاس هلاک شدند، یکی از آن شیطان است دیگر. خب بعد أوّل من قاس هو الإبلیس، «ثمّ قال: إذا جائکم ما تعلمون فقولوا به» اگر یک چیزی پیش آمد برای شما که می‌دانید «فقولوا ... و إن جائکم ما لا تعلمون فها» اگر یک چیزی پیش آمد که خبر ندارید «فها» «و أهوی بیده إلی فیه» به دهان مبارکشان یعنی سکوت اختیار کنید و زبان را ببندید، «ثمّ قال» اینها برای ما خیلی مهم است، یک طلبه تبلیغ می‌رود یک چیزی از او سؤال می‌کنند می‌داند می‌گوید نداند می‌گوید نمی‌دانم، نمی‌دانم ... علامه طباطبایی قدّس سرّه خب خیلی بالا بود و فیلسوف شرق گفته می‌شد، من یک بار در همین خیابان صفائیه در همین کوچه ناصر اوائلش ایشان می‌رفتند منزلشان، یک چیزی ایشان در حاشیه اصفار در برهان صدّیقین دارد، یک تعلیقه ایشان دارند. من برای اینکه این را درست بفهمم که چه فرمایش کرده‌اند رفتم خدمتشان گفتم آقا این ... گفتند نمی‌دانم، بدون هیچ چیزی. یعنی در نمی‌دانم هیچ چیزی نداشتند. مرحوم آقای حائری قدّس سرّه همینطور در نمی‌دانم هیچ تکلّفی نداشت. مسأله‌های عادی گاهی ما از ایشان می‌پرسیدیم می‌گفتند نوشته ام نمی‌دانم. ایشان حافظه شان ... بعضی اساتید خیلی حافظه عالی داشتند اما در دقّت مثل او نبود، او در دقّت بالاتر بود اما حافظه زیادی نداشت.

س: اینجا منظورش این است که سکوت کنید یا از ما بپرسید؟

ج: نه، سکوت. البته بعد بروید بپرسید که اشکال ندارد، یعنی جواب ندهید.

س: ...

ج: بله، «فها» حالا می‌آید باز هم که روشن تر شاید بشود همین «و أهوی بیده إلی فیه» اگر می‌خواست بگوید از ما بپرسید که آنطور نمی‌کرد.

«ثمّ قال: لعن الله ...»

س: ...

ج: نه، آن هم یعنی همین.

«ثمّ قال: لعن الله أبا حنیفۀ کان یقول: قال علیٌّ و قلت أنا» خدا لعنت کند أبو حنیفه را که خودش را در عرض امیر المؤمنین علیه السلام قرار می‌داد، او فرموده من هم اینطور می‌گویم مخالف حضرت. «و قالت الصحابه و قلت» یا می‌گفت صحابه اینطور گفتند و من اینطور می‌گویم، دکان باز کرده بود در قبال امیر المؤمنین و در قبال صحابه‌ای که پیامبر را درک کردند. معلوم است از این صحابه آن صحابه درست و حسابی است که پیامبر را درک کردند و حرف‌های پیغمبر اکرم را می‌دانند، آنها یک چیز دیگر از پیغمبر نقل می‌کنند و این می‌آید در مقابل پیامبر و در مقابل صحابه ودر مقابل امیر المؤمنین یک حرف دیگری می‌زند. بعد می‌فرمایند که «ثمّ قال: أکنت تجلس إلیه؟» می‌روی با أبو حنیفه می‌نشینی؟ «فقلت: لا» نه «و لکن هذا کلامه» نمی‌نشینم ولی این حرفی که شما زدید بله من هم قبول دارم که حرفش همین است که در قبال امیر المؤمنین می‌گوید قال و أقول و فلان. «فقلت أصلحک الله أتی رسول الله صلی الله علیه و آله النّاس بما یکتفون به فی عهده؟» آیا پیامبر در عهد خودش و زمان خودش آورده است برای مردم به آنچه که مردم به او اکتفا کنند که دیگر چیزی باقی نمانده باشد که به همان اکتفا کنند، همه حوائجشان همه سؤالاتشان به همان پاسخ داده بشود؟ «قال نعم» فرمود بله «و ما یحتاجون إلیه إلی یوم القیامۀ» آنهایی که معاصرینش نیاز داشتند آورده و هر چه نیاز دارند مردم به او تا روز قیامت، همه اینها را پیامبر آورده است. پس این از روایاتی می‌شود که دلالت می‌کند بر اینکه «أتی النّاس» عنوان این بود دیگر که پیامبر «أتی النّاس بما یحتاجون إلیه إلی یوم القیامۀ» این بر این دلالت می‌کند. «فقلت: فضاع من ذلک شیءٌ؟» آیا از آنهایی که پیامبر آورده است برای مردم چیزی ضایع شده و از بین رفته است؟ «فقال لا هو عند أهله» خب این یک روایت.

س: ...

ج: خب بله، پس عند أهله ... ضایع نشده است همه آن هست.

س: یعنی هر چه را آورده است فعلیّت و تنجّزش را هم برای مردم گذاشته است یا بر اهلش است که باید ابلاغ کنند؟

ج: حالا این فعلاً این است، حالا فعلیت و ... ندارد. حالا ببینیم، تقریب استدلال را که نگفتیم شما پیش دستی می‌کنید می‌گویید.

«و منها: روایۀ محمّد بن حکیم قال: قال أبوالحسن علیه السلام: «إذا جائکم ما تعلمون فقولوا و إذا جائکم ما لا تعلمون فها، و وضع یده علی فمه» دستشان را گذاشتند روی دهان مبارکشان. فها یعنی اینطور.

س: «فها أنا و وضع یده ...»

ج: نه، فها أنا نبود، «فها و وضع یده علی فمه»

س: کتاب‌های ما دارد.

ج: آقای چیز این نسخه‌ها مختلف است؟ برای ما که ندارد. نمی‌دانم برای نسخه بنده ندارد.

س: ...

ج: پس بنابراین درستش کردند

«فقلت: و لِمَ ذاک؟ قال: لأنّ رسول الله صلی الله علیه و آله أتی الناس بما اکتفوا به علی عهده و ما یحتاجون إلیه مِن بعده (یا) مَن بعده» این ظاهراً «مِن بعده» باید بخوانیم.

س: برای ما ندارد

ج: برای ما که دارد.

چون اگر مَن بعده بود دیگر فاعل نباید «یحتاجون إلیه» باشد الاّ علی لغت «أکلونی البراقیس» که در سیوطی بود که اگر فاعل ظاهر است دیگر ضمیر نباید بیاورید، اگر «مَن بعده» فاعل بود دیگر «یحتاجون» نباید بیاید باید بگوید «یحتاج إلیه مَن بعده» چون «یجتاجون إلیه» است پس «مِن بعده».

«و ما یحتاجون إلیه من بعده» یعنی «یحتاجون الناس إلیه من بعده إلی یوم القیامۀ» خب این ذیل هم پس بنابراین دلالت می‌کند که هرچه مردم نیاز دارند پیامبر آورده است دیگر.

حالا تقریب استدلال چیست؟ این است که از این روایت استفاده می‌شود که هرچه مردم نیاز دارند إلی یوم القیامۀ این را آورده است. پس مسائل جدیده و مستحدثه و مصادیق جدیده و مستحدثه داخل در این می‌شود چون اینها هم چیز‌هایی است که مردم به آن نیاز دارند و لو در عهد پیامبر به آن نیاز نداشتند اما الی یوم القیامه مردم نیاز دارند، در آتی الزمان اینها مشمول روایت می‌شود. این یک مقدّمه.

مقدّمه دوم این است که «أتی النّاس» ظاهرش چیست؟

س: ...

یعنی ایصال به مردم کرده است، به آنها فرموده، فهمانده. ظاهرش این است. این هم مقدّمه دوم.

مقدّمه سوم: این ایصال به آنها و بیان بر آنها آیا به نحو تصریح به آنها است؟ این که می‌بینیم نیست پس لامحال به چه ایصال کرده است؟ به عمومات و اطلاقاتی که در کتاب و سنّت الان وجود دارد و به دست ما است.

این تقریب استدلال است تا ببینیم که اشکال دارد یا نه.

«تقریب الإستدلال: انّ مفاد هذه الطائفۀ: انّ النبی صلی الله علیه و آله قد أتی بجمیع ما یحتاج إلیه الناس حتّی (موضوعاتی که) إحتاجوا إلیها بعد عصره (پیامبر)» حتی آن موضوعاتی که بعد از عصر پیامبر نیاز به آن پیدا می‌کردند «و لم یکن مورداً للحاجۀ (در عصر خودشان)» چون گفت الی یوم القیامه دیگر. پس این مقدّمه اولی که همه را گفته است. «و الموضوعات الجدیده من هذا القسم» موضوعات جدیده هم از همین قسم است که مردم مردم به آن نیاز دارند و لو بعد از عصر پیغمبر. این مقدّمه اوّل.

مقدّمه دوم: «و ظاهر إتیان الناس به» به آن جمیع ما یحتاج إلیه الناس چیست؟ «بیانه لهم و ایصاله إلیهم لا مجرّد بیانه للأئمۀ علیهم السلام و أیداعه» به ودیعه گذاشتن آن احکام، آن حکم‌ها و آن جمیع ما یحتاج الیه «عندهم (عند الأئمه علیهم السلام)» اینکه خلاف ظاهر است که می‌گویند برای مردم بیان کردند مقصود این است که به ودیعت گذاشته‌اند نزد ائمه علیهم السلام، این خلاف ظاهر است. «و حیث لم ینص علی حکم الموضوعات الجدیدۀ» و چون می‌بینیم نص و تصریح در موضوعات جدیده نشده است در بیاناتشان «فهو لا محالۀ مندرج» پس «هو» یعنی آن موضوعات جدیده ناچار مندرج است در عمومات و اطلاقات تا این بیان کرده است برای آنها «أتی لهم» و اینها صادق باشد و درست باشد.

س: استاد ببخشید روایت اوّل که فرمود ... در نزد اهله، خب چطور شما می‌فرمایید که ظاهرش این است که ...

ج: نه، فرمود که ضایع نشده است نزد اهلش هست، آن اهل کیست؟ خب همان‌هایی است که می‌دانند، چون همه مردم که همه چیز را نمی‌دانند، نزد اهلش ممکن است سلمان است ابوذر است، روات هستند، محدّثین هستند و اینهایی که می‌دانند، اینها را حالا باید همینطور معنا کرد. اگر این ظاهر را حفظ کنیم که ظاهر «أتی لهم» این است که واقعاً به آنها گفته است، البته یعنی به طرق عادیه نه اینکه درِ خانه هر فردی رفته و در گوش هر فردی خوانده است، یعنی به طرق عادیه به همه گفته است. حالا فعلاً مقام استدلال است تا مناقشات را ببینیم چیست.

«المناقشۀ فی الاستدلال بالطائفۀ الثالثۀ: انّ الإتیان بجمیع ما یحتاج الناس إلیه إلی یوم القیامۀ لیس ظاهراً فی بیان ذلک للناس فی عصر النبی صلّی الله علیه و آله؛ فإنّ المقصود: انّ الدّین الذی جاء به النّبی صلی الله علیه و آله دین کامل و متضمّن لجمیع ما هو مورد الحاجۀ و إن کان بعض أحکامه مستودعاً عند الأئمۀ علیهم السلام» حرف این است که این مفاد این روایت این نیست که برای مردم بیان کرده است تک تک را، این روایت در صدد این است که اسلام کامل است، هرچه مردم نیاز دارند خدا تشریع فرموده است، مثل «الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی» خدا دین را کامل فرموده است، هر موضوعی که شما فرض کنید حکم شرعی اش را بیان فرموده است. اینکه «أتی النّبی» پیامبر آورده است یعنی از خدا این احکام را گرفته است وآورده است اما حالا منتشر فرموده؟! برای مردم هم آورده درست است، اما اینکه برای مردم آورده است حالا می‌شده به مردم بگویند؟ همه ظروف و اینها مساعد بوده است؟ این را دیگر دلالت نمی‌کند بلکه ما قرینه قطعیه داریم که این مقصود نیست. قرینه قطعیه اش چیست؟ آیا پیامبر برای مردم زمان خودش تمام این احکامی که امام صادق فرمود چهل سال راجع به حج بپرسید مسأله دارد فرموده است؟ مردم خبر نداشتند. این شکوک نماز، این همه احکام نماز ما داریم، اینها را فرموده است؟ یک روایت از پیغمبر راجع به شکوک نماز هست؟ راجع به موارد سجده سهو هست؟ راجع به ... نفرموده است اینها را، اصلاً مردم اطّلاع نداشتند، اینها را تدریجاً ائمه بیان فرمودند. فلذا است که پس این قرینه قطعیه که بیان به آن مطلب در خارج محقق نیست اصلاً پس آن قرینه می‌شود که مقصود از این «أتی» یعنی همین، یعنی در اصل دین، در این تشریعاتی که در قوانین دین آورده شده است دین کامل است اما حالا اینکه ایصال به مردم کرده باشد و بیان برای مردم کرده باشد این را دلالت نمی‌کند. پس هم ذاتاً این جمله مع الغضّ از آن قرینه خارجیه اگر نگاه کنیم معلوم نیست ظهور در این داشته باشد که ایصال فرموده است، هم اگر کسی حالا در این مرحله شکّ و تردیدی برایش پیدا شده است که شاید ظاهر اوّلش همین باشد آن قرینه قطعیه خارجیه به دلالت اقتضاء ... لکلام شارع از اینکه خلاف واقع فرموده باشد آن دلالت اقتضاء قرینه می‌شود بر اینکه مقصود از آن عبارت این است.

س: آنهایی که نیاز داشتند، همین نیازهایی که ایجاد می‌شود اگر به معنای ایصالی که به دستشان نرسیده باشد تأخیر از زمان حاجت نیست؟

ج: اگر تأخیر از زمان حاجت لمصلحۀٍ باشد لا بأس به. فلذا می‌گوییم عام الان است و مخصّصش بعداً است، مطلق حالا است و مقیّدش بعداً آمده است، پنجاه سال، گاهی شصت سال و هفتاد سال فاصله شده است، آنجا جوابش را چه می‌دهند؟ می‌گویند تأخیر بیان از وقت حاجت که قبح ذاتی ندارد، قبحش مثل قبح کذب است که به عوارض و طواری عوض می‌شود، کذبی که برای انجاح مؤمن باشد واجب هم هست. اینجا هم همینطور، تأخیر از وقت حاجت بلاوجهٍ قبیح است اما اگر منهجی دارد علّتی دارد به خاطر آن تأخیر می‌اندازد این لا اشکلا فیه.

«إنّ الإتیاین بجمیع ما یحتاج الناس إلیه إلی یوم القیامۀ لیس ظاهراً فی بیان ذلک للناس (در عصر خودِ پیامبر) فإنّ المقصود (از این جمله این است که) انّ الدین الذی جاء به النبی صلی الله علیه و آله (آن دین) دینٌ کاملٌ (یک دین کامل است) و متضمّن لجمیع ما هو مورد الحاجۀ» این دین متضمّن است برای همه آن چیزهایی که مورد نیاز مردم است «و إن کان بعض أحکامه مستودعاً عند الأئمۀ علیهم السلام» اگرچه بعضی از احکام این دین به ودیعت گذاشته شده است نزد ائمه علیهم السلام «کی یبیّنوا ذلک» تا اینکه ائمه علیهم السلام آشکار کنند و تبیین کنند آن بعض احکام را در ظروف مساعده و زمان‌هایی که مساعد است برای بیانش. مثلاً یکی از آنها که بارها مثال زدیم و مرحوم آقای آخوند هم فرمودند و در بعضی روایات است، مثل نجاست حدید. روایت داریم که نجاست حدید هم جعل شده است و خدای متعال این را جعل فرموده و ... به پیامبر و پیامبر هم أودعه الی خلفائه و ان شاء الله حضرت حجّت سلام الله علیه که ظهور کردند اعلام می‌کنند که بله این نجس است. حالا دیگر اینکه این مساجد و اینهایی که دارد باید چکار کرد و ... ممکن است بگویند اشکال ندارد آن چیزی که قبلاً بوده است. یا نه، اینها را هم خراب می‌کنند و دوباره از سر می‌سازند. ما چه می‌دانیم.

«و لو أعغمضنا النّظر و قلنا بظهوره فی ذلک» حالا اگر از این حرفمان اغماض کنیم و بگوییم نه اصلاً ظهور دارد، ظهور دارد در اینکه گفته است، ایصال کرده است، ظهور اوّلی و بدوی آن این است. ما دست از این ظهور باید برداریم به دلالت اقتضاء.

می فرمایند که: «و لو أغمضنا النظر و قلنا بظهوره (بظهور إتیان) بجمیع ما یحتاج فی ذلک» در اینکه بیان کرده است برای مردم «و لو بقرینۀ» و لو اینکه این قول ما به ظهوره فی ذلک به قرینه این باشد که این جمله «و ما یحتاجون إلیه إلی یوم القیامۀ» بگوییم عطف به چیست؟ به «ما یکتفون» است. وقتی عطف به «ما یکتفون» شد خب آن «ما یکتفون به فی عهده» یعنی بیان کرده است برایشان که اکتفاء می‌کنند، نه اینکه حالا نزد کس دیگری گذاشته است، به قرینه اینکه آن معطوفٌ علیه معنایش این است که برای آنها بیان کرده است این معطوف به آن معطوف علیه هم ظاهرش همین است. پس و لو اینکه بگوییم که ظاهرش این است و لو به قرینه اینکه «أنّ قوله و ما یحتاجون الی آخر قد عُطف علی «ما یکتفون به فی عهده» این عطف به آن جمله است. آن جمله که معطوف علیه باشد ظاهرش این است که بیان کرده است که آنها که عهد خودِ حضرت هستند و به آنها نیاز دارند و می‌توانند به آن اکتفاء کنند که برای آنها بیان کرده است، چون در معطوف علیه معنایش این است پس این معطوف هم که به آن عطف شده است معنایش همین است، به این قرینه بگوییم. «و کما أنّ المراد بإتیان ما یکتفی به الناس فی عهده هو البیان لهم، (یُفهم) کذلک» این «یفهم» این وسط حذف بشود. «کذلک المراد من الإتیان بما یحتاج غیره الی یوم القیامۀ هو البیان لهم» کما اینکه آنجا مراد بیان کردن است در معطوف علیه همچنین مراد از اتیان «بما یحتاج» غیر ناسی که در عهد حضرت بوده‌اند الی یوم القیامه بیان برای آنها است، آن وقت وقتی اینطور شد «فلا بدّ من رفع الید عن ذلک» ما ناچار هستیم رفع ید کنیم «عن ذلک» یعنی از آن ظهور «من جهل العلم خارجاً بأنّ جمیع الأحکام» «من جهۀ العلم خارجاً» به اینکه همه احکام «لم تبیبن للناس فی عصره صلّی الله علیه و آله» باید بگوییم اینطور، بگوییم علم داریم که حضرت بیان نفرموده به همه مردم، نرسانده به همه مردم. این همه احکام صلاۀ است، حج است، خمس است، زکات است، میراث است و ... اینها بیان نشده است و چقدر احکام است که همین امروز هم وقتی انسان مراجعه می‌کند فقها هم مطرح نکرده اند. این یک قرینه.

س: در خط بالا «الی یوم القیامۀ هو البیان لهم» این لهم به چه کسی بر می‌گردد؟ به همان هم عصر پیامبر یا غیر آنها؟

ج: برای ناس، قهراً این ناس همان ناس معاصر با پیامبر می‌شود دیگر.

«کما أنّ المراد بإتیان ما یکتفی به الناس فی عهده» مراد از آن اتیان چیست؟ «هو البیان لهم» آن ناس که در معطوف علیه است در «ما یحتاجون إلیه الی یوم القیامۀ» هم «هو البیان لهم» است، به این قرینه بگوییم که مراد اینجا هم بیان است. و لو این را قبول کنیم که بله بر اساس این قرینه ظاهر بیان ایصال است اما باید رفع ید از این کنیم، به چه قرینه؟ به قرینه اینکه یقین داریم در خارج چنین چیزی محقق نشده است، پس دلالت اقتضاء که «صوناً لکلام الحکیم عن الکذب و خلاف الواقع» است می‌فهمیم که مقصود از این بیان، بیان به معنای ایصال نیست بلکه مقصود از آن بیان به این امر است که «و لو أوعهم عند اولیائه» جامعش مقصود است. از این بیان جامع مقصود است که «إمّا أوصل إلیهم و إمّا أودع إلی أولیاء الإسلام» این یک قرینه که خارجی است.

قرینه دوّم «و من جهۀ»، پس یکی از جهت اینکه در خارج می‌دانیم اینطور نیست باید حمل بر آن معنا کنیم و باز «و من جهۀ ما ورد فی ذیل الحدیث الأوّل من قوله» (که شما می‌گفتید) «من قوله: فقلت: فضاع من ذلک شیء؟» چیزی از بین رفته است؟ «فقال: لا، هو عند أهله» این چطور قرینه می‌شود بر اینکه مقصود این نیست که بیان کرده است برای مردم؟ می‌فرماید «فإنّه لو بیّن جمیع الأحکام و لو بالعمومات و الإطلاقات (خب) فلم یکن هناک توهّم ضیاع بعض الأحکام» اگر واقعاً این اطلاقات و عمومات کتاب و غیر کتاب دلالت می‌کند پس ضیاع یعنی چه که بگویی «ضاع» خب هست دیگر. پس این «ضاع» خودش قرینه است بر اینکه چیست؟ بر اینکه این عمومات و اطلاقات دلالت نمی‌کند پس بیان نشده است، ایصال نشده است و الا اگر این اطلاقات و عمومات دلالت بکند، ضاع معنا ندارد دیگر، خب هست دیگر.

س: خب این شاید برای سؤال کننده توجه به این مطلب نداشته که برایش سؤال پیش آمده است که آیا چیزی هم از بین رفته است یا نه، و بیشتر تنبّه به او می‌دهند.

ج: نه، جواب حضرت هم ... نمی‌فرمودند عند أهله، می‌فرمودند خب این اطلاقات و عمومات را که داریم می‌بینیم، چه ضیاع شده است؟ اینکه «عند أهله» هست یعنی بله ممکن است در این عبارات نباشد و به دست شما نرسیده باشد.

«فلم یکن هناک توهّم ضیاع بعض الأحکام، بل کان الجمیع عند الناس» بلکه همه احکام نزد همه مردم بود دیگر «و حینئذٍ لم یکن وجه لسؤال الراوی (که بگوید) هل فضاع من ذلک شیء؟» هل فضاع بود؟ «فاء» داشت؟ یا «هل ضاع»؟ در آنجا، «فقلتُ فضاع»؟ هل آن کجا است دیگر؟ «هل» اضافی است ظاهراً طبق آنچه که در روایت بوده مگر آنجا هم «هل» بوده و ذکر نشده باشد. «و جواب الإمام علیه السلام «لا هو عند أهله» «لم یکن وجه» برای سؤال راوی که این را بپرسد «و لم یکن وجه» برای جواب امام که امام بفرماید «لا هو عند أهله» اینطور نباید جواب بفرماید.

س: ...

ج: همین دیگر، می‌گوییم این جواب هم می‌فرماید اطلاقات و عمومات شامل نمی‌شود، همین را داریم می‌گوییم.

س: از باب سیاق می‌پرسیم ...

ج: نه دو چیز است، یکی اینکه «لم یکن وجهی» برای سؤال او و «لم یکن» برای جواب امام که بفرماید «عند أهله» نه، امام باید بفرماید اطلاقات و عمومات دلالت می‌کند.

س: ...

ج: نه، اگر اطلاقات و عمومات دلالت می‌کند نزد همه است، فقط نزد آنها نیست. مخصوصاً عموماتو اطلاقات کتاب وقتی دلالت می‌کند دیگر عند رواۀ هم نیست پیش همه است. پس این روایت عکس است، این روایت اگر سندش تمام باشد و اینها ممکن است بگوییم.

«حصیلۀ البحث فی الفصل الثالث»

س: ... روایت دوم که «عند أهله» نداشت.

ج: درست است، اما اوّلی وقتی درست است کفایت می‌کند، فلذا گفتند در آن حدیث اوّل.

«حصیلۀ البحث فی الفصل الثالث: و المتحصّل من جمیع ما ذکرنا (فی الفصل الثالث این است که) أنّ هذه الطوائف من الأخبار (که سه دسته بودند) لا یستفاد منها شمول العمومات و الإطلاقات للمصادیق و الموضوعات الجدیدۀ» اینها نمی‌توانند دلیل باشند که موضوعات جدیده را می‌گیرد، اگر دلیل بر خلاف نباشد دلیل بر شمول نیست.

س: استاد ببخشید در همین روایت اوّلی که خوانده شد قرینه دیگر هم می‌توانیم استفاده کنیم که از حضرت می‌پرسد چیزهایی که می‌آید نزد ما نوشته‌هایی هست، در چیزهای کوچک قیاس می‌کنیم، حضرت قیاسش را نفی کردند نه اینکه بگویند به عمومات و اطلاقات تمسّک کنیم، همین هم دلیل می‌شود ...

ج: نه، خب شاید آن عمومات و اطلاقاتی که آنها تمسک می‌کردند مسائل مستحدثه که نبوده است برای آنها در محافل خودشان که بنشینند بگویند با هواپیما مسافرت برویم ... همان چیزهایی بوده است که آن روز رایج و متعارف بوده است، آنها خب درست است به اطلاقات و عمومات تمسّک کنند در آنها درست است، یا به الغاء خصوصیت همین چیزهایی است که هست. مثلاً می‌گفت که ... ائمه فرموده‌اند «إذا أصاب صوبک» حالا یک کسی پرسیده است که مثلاً روی فرش ما ریخته است، می‌گویند این همان است و دلالت می‌کند، الغاء خصوصیت می‌کردند، اینطور چیزها. بالاخره مسلّم مسائل مستحدثه‌ای که امروز الان ما مبتلا به آن هستیم و می‌خواهیم ببینیم به عمومات و اطلاقات می‌توانیم تمسک کنیم یا نه اینها نبوده است در محافل آنها علی الظاهر و علی القاعده.

خب، حالا «حصیلۀ البحث فی الباب الرابع» که باب رابع همین بود که آیا تمسک به اطلاقات و عمومات حالا اطلاق لفظی و اطلاق مقامی و عمومات برای مسائل مستحدثه و مصادیق مستحدثه چطور است؟

خب این بحث بسیار مهمّی است و جایگاهش در اصول رایج واقعاً خالی است فلذا اینجا بحث شده است. حاصل بحث در این مقام چه شد در این باب رابع؟

این بود که «لا مانع من التمسّک بالإطلاق اللفظی و العموم الوضعی فی الموضوعات المستحدثۀ (اشکالی ندارد) علی کلام (و إشکالٍ در کجا؟) فی الخطابات الواردۀ» در مقام جواب از استفتاء اصحاب. آنجا را مناقشه کردیم، گفتیم بله آن جایی که سائل استفتائی کرده و است آمده سؤال کرده است، ظاهر سؤال این است که ناظر به افراد موجوده در زمان خودشان است، مطابقت جواب با سؤال هم اقتضاء می‌کند که به همان‌ها دارند جواب می‌دهند، آنها را نمی‌توانیم، آنطور روایات را نمی‌توانیم برای مسائل مستحدثه به آنها تمسّک کنیم الاّ اینکه علیرغم اینکه آن سؤال را استفتاء کرده است لحن امام و کلام امام طوری باشد که حضرت دارند ضابطه بیان می‌کنند که هم او و هم غیر او روشن بشود، آن جایی که حضرت به عنوان ضابطه چیزی را بیان می‌کنند که در بعضی روایات هم هست که اصلاً حضرت تصریح فرمودند که یک چیزی را یادت می‌دهم که حکم این و غیر این معلوم بشود از آن، ضابطه بخواهند بیان کنند، آنها چرا. اما آن جایی که نه از آن در نمی‌آید که ضابطه بخواهند بیان کنند، جواب سائل را می‌خواهند بدهند، آنها دیگر نمی‌توانیم تمسّک کنیم.

«إذا لم تتضمّن ضابطاً کلّیا» آن جایی که ضابطه کلّی متضمّن نباشد نمی‌توانیم و امّا آن جایی که ضابطه باشد چرا. «و کذا لا مانع من التمسّک بالإطلاق المقامی للأدلّۀ الخاصّۀ» نه ادله کلّ شریعت، آن را اشکال کرده است. اما آنکه دلیل خاصّی است آنجا تنبیه نفرموده است، اگر جایی اطلاق مقامی در یک دلیل خاصّی محقق شد که تنبیه نفرموده باشد آن هم گفتیم اشکالی ندارد. «و کذا لا مانع من التمسّک بالإطلاق المقامی للأدلۀ الخاصّۀ دون الإطلاق المقامی لجمیع الأدلّۀ»

الا اینکه .... اینها را گفتیم اشکالی ندارد الاّ اینکه باز هم تأکید می‌کنیم «إلاّ أنّه لا شهادۀ فی الأخبار المذکورۀ فی الفصل الثالث علی شمول الإطلاقات و العمومات للموضوعات المستحدثۀ» این به برکت ادله نبود این حرف ما، به برکت چیز دیگری بود که همانجا بیان کردیم.

آخرین مطلب «تنبیهٌ»

«تبیّن ممّا تقدّم أنّ العمومات المستفادۀ بترک الاستفصال لا تشمل الموضوعات الجدیدۀ غیر المحتمل تحقّقها فی حقّ السائلین عنهم علیهم السلام».

خب شما می‌گویید آیا چیزی باقی گذاشتید و بحثی از آن نکردید؟

اطلاقات بحث کردیم، چه اطلاق لفظی چه اطلاق مقامی.

عمومات را هم که عمومات لفظی که کلّ و ادات عموم و اینها در آن بکار برده بود گفتیم.

اما راجع به ترک استفصال حرف نزدید که یکی از چیزهایی که فقها به آن استناد می‌کنند برای فهم عموم تلک استفصال است، این چه؟ این تنبیه می‌خواهد بگوید بله ...

می فرماید «تبیّن ممّا تقدّم أنّ العمومات» که مستفاد است به سبب ترک استفصال نه به سبب ادات عموم مثل کلّ و امثال اینها، این «لا تشمل الموضوعات الجدیدۀ» مثلاً گفته است من «سافرتُ ثمانیۀ فراسخ» نمازم قصر بوده یا تمام بوده است؟ بگوییم امام نفرمودند که تو با هواپیما این هشت فرسخ را رفتی یا با قاطر رفتی یا با اسب رفتی؟ به ترک استفصال بگوییم پس معلوم می‌شود جواب با هواپیما هم رفته باشد همینطور است، معنا ندارد، معلوم است که این صورت در آن محقق نشده است، چون ما که می‌گوییم ترک استفصال یدلّ علی العموم ملاکش چیست؟ وجهش چیست؟ وجهش این است که این شخصی که آمده است این سؤال را کرده است محتمل است این حالت در آن باشد و محتمل است آن حالت در او باشد. محتمل است که مثلاً ده روز را قصد کرده باشد و محتمل است ده روز را قصد نکرده باشد. امام نپرسیدند که تو ده روز را قصد کردی یا نکردی، اینجا درست است چون این دو حالت در این شخص محتمل است اگر حکمشان فرق می‌کند باید امام بپرسند، حالا که نپرسیدند معلوم می‌شود که حکمشان فرق نمی‌کند اگر مطلق فرمودند، این ترک استفصال است. اما جایی که اصلاً احتمال داده نمی‌شود و نسبت به موضوعات جدیده احتمال داده نمی‌شود که امام بخواند سؤال کنند، پس از راه ترک استفصال نمی‌توانیم بگوییم موضوعات مستحدثه و جدیده را شامل می‌شود.

بنابراین «لا تشمل الموضوعات الجدیدۀ غیر المحتمل تحقّقها» موضوعات جدیده‌ای که احتمال داده نمی‌شود، محتمل نیست تحقق آن موضوعات جدیده در حقّ سؤال کنندگان از ائمه علیهم السلام.

خب بحمد الله این کتاب هم از باء بسم الله تا تاء تمّت که نداشت تمام شد بحمد الله. خب بحمد الله این کتاب خوانده شد و امیدواریم که بقیه مباحثی که ان شاء الله نوشته شده است آنها هم و آماده انتشار تقریباً هست مثل بحث ... یک بحث مهمّی داریم «أسباب تسرّی الحکم من موضوعٍ إلی موضوعٍ آخر» با چه چیزهای چه راه‌هایی ما می‌توانیم حکمی را که روی یک موضوعی آمده است به یک موضوع دیگر تسرّی بدهیم که این در فقه خیلی کارآیی دارد و یکی از ابزار مهمّ فقیه است. یکی منها چیست؟ الغاء خصوصیّت. یکی از آنها چیست؟ تنقیح مناط. یکی از آنها چیست؟ قیاس اولویّت. یکی از آنها چیست؟ مثلاً ممکن است بگوییم مقاصد الشّریعه است. یکی از آنها چیست؟ قیاس است که عامّه به آن تمسّک می‌کنند. این چیزهایی که نسرّی الحکم به واسطه آنها مِن موضوعٍ إلی موضوعٍ آخر، اینها متأسّفانه با اینکه خیلی در فقه جا به جا از آن استفاده می‌شود اما تنقیح درست نشده است در یک جایی مثل اصول تنقیح بشود شرایطش، خصوصیّاتش، مواضعش، اینها بیان بشود، این هم یکی از ابحاثی است که تکمیل شده است در این کتاب که باید بعداً ان شاء الله در دسترس قرار بگیرد و همچنین بعضی موضوعات دیگر که آنها هم از باب تکمیل می‌آید مثل عرف. عرف آیا مرجعیّت عرف چه مقدار است چطور است، چه شرایطی دارد، چه ضوابطی دارد، اینها هم باید بیان بشود که اینها هم ان شاء الله این «الفائق» قهراً قطورتر و حجیم تر می‌شود به خاطر آنکه مباحث می‌آید، البته بنا است که یک بازنگری بشود این مباحث یک مقدار جمع و جور تر مطرح بشود که آنها هم که می‌آید خیلی زیاد حجیم هم نشود. بالاخره یک گامی است که دارد برداشته می‌شود که ان شاء الله ادّعای آقایان هم این نیست و ادّعای بنده هم این نیست که این گامی که برداشته شده است بی نقص است و بی اشکال است اما اگر ما همیشه بخواهیم منتظر این باشیم که یک امر بی اشکال من جامع الجهات تامّ و کاملی باشد این همیشه به تعویق می‌افتاد، بالاخره کار بشر ممکن است که کم کم رو به کمال می‌رود، اشکالاتش معلوم می‌شود، نواقصش برطرف می‌شود و بهتر می‌شود. بنابراین هم ان شاء الله آقایانی که متکفّل بیانات این هستند و هم عرض می‌کنم به طلّاب محترم و فضلاء محترم که یک گام برای اینکه اگر ما تحوّل در حوزه می‌خواهیم ایجاد بشود، نواقصمان برطرف بشود خب باید خودمان هم کمک بکنیم تا اینکه این کارها انجام بشود. کمک هم به این است که این چیزهایی که عرضه می‌شود به آنها دل بدهیم، بحث کنیم، درسش را برویم، مباحثه اش را بکنیم، اشکالی به ذهنمان می‌آید منتقل کنیم و کم کم این راه هموار تر بشود همانطور که در طول تاریخ با همین سبک‌ها بالاخره علم جلو رفته است و هرچه راه‌ها هموارتر شده است.

خب، حالا یک مسأله دیگری هم که بعضی از آقایان اعزّه فرمودند که من راجع به آن یک کلامی بگویم راجع به معمّم شدن و تعمّم است:

وقتی وقتش رسید، نه در غیر وقت، این هم یک ضابطه‌ای دارد معمّم شدن، وقتی به وقتش رسید دیگر خوب است که تهاون در این جهت نشود و خود معمّم شدن در حقیقت به قول مرحوم استاد آقای حائری قدّس سرّه در تعلیقه‌ای که به یک داستانی زدند، حالا اصل آن داستان را هم به نحو خلاصه عرض می‌کنم که این داستان را هم پدر ما رضوان الله علیه از علامه طباطبایی نقل می‌کردند فلذا حدّثنی أبی عن السیّد الطباطبایی قدّس سرّه، این یک سند که این سندش اعلایی است یعنی چون هم واسطه کم دارد و هم چون ثقۀٌ عدلٌ که ایشان هستند. و هم مرحوم آیت الله حائری قدّس سرّه در سرّ دلبران از علامه نقل کردند و حتّی نوشته‌اند که من یک جایی از آن را شک کردم همین الان زنگ زدم و تلفن کردم به ایشان سؤال کردم و این هم در نوشته ایشان هست که آنجایش چطور بود فرمودند اینطور. و هم کسان دیگری از علامه نقل کردند فلذا نقل از علامه مستفیضه است به سندهایی که هر کدام از این سندها تامّ السند صحیحه اعلایی است.

خلاصه مطلب این است که ایشان می‌فرمایند که من وقتی نجف مشرّف شده بودم برای ادامه تحصیل، یک وجهی از تبریز که ظاهراً اراضی که به ارث به ایشان رسیده بوده و کشت می‌شده و اینها وجهی برای ایشان فرستاده می‌شده و زندگی شان را با این اداره می‌کردند، آن وقت هم که می‌دانید در حوزه‌های علمیه شهریه مستدامی نبوده است که هر ماه طلبه بداند که یک شهریه‌ای دارد، نه، هر وقت برای آقایان پولی می‌رسید تقسیمی می‌کردند و الا طلبه باید خودش اداره کند خودش را، شهریه وجود نداشته. ایشان می‌فرمایند که یک مشکلاتی پیش آمده بود در روابط که دیگر پول جابجا نمی‌شد و دیگر این پول به دست من نمی‌رسید، من هم از هر جا شده بود قرض کرده بودم، به هر کس شده بود رو انداخته بودم و از اینجا و آنجا قرض کرده بودم، دیگر کار به جایی رسیده بود که دیگر هیچ موردی هم نبود که من بروم از آنجا قرض کنم، خب طلبه‌های دیگر هم خودشان گرفتار بودند مثل همین، آنها هم همینطور. یک روز بعد از نماز صبح آنچنان این فکر در من تشویش ایجاد کرده بود که نمی‌توانستم مطالعه کنم، فکر کنم و هیچ، با اینکه آدم درسخوان و اهل فکر و نوشتن و ... همین که در این حالت بودم و در فکر فرو رفته بودم که چه بکنم و این تشویش و اضطراب در من بود، حالا کأنّ نمی‌دانم حالت مکاشفه برای ایشان پیدا می‌شود یا غیر مکاشفه، شاید در می‌زنند، در را باز کردم مثلاً گفت من شاه حسین ولی هستم،- نه آن شاه حسین ولی که در کرمان و اینها است، یک کس دیگری- گفت خدای متعال می‌فرماید این هجده سال ما کی تو را به خودت واگذار کردیم که این همه ناراحتی؟ این را گفت و رفت! من هم به حال خودم گفتم چه بود این؟ فکر کردم این هجده سال چه هجده سالی است؟ اگر از وقتی است که من طلبه شدم که بیش از هجده سال است، اگر از وقتی است که نجف مشرّف شده ام که هجده سال نیست، این هجده سال چیست؟ خوب که فکر کردم دیدم بله هجده سال است که معمّم شدم، از زمان تعمم هجده سال می‌گذرد.

 آقای حائری اینجا تعلیقه می‌زنند، می‌گویند این تعمم یعنی استقرار در روحانیت، استقرار در نوکری امام زمان ارواحنا فداه. از وقتی تو مستقر شدی در این ... کی کار تو را واگذار کردیم؟ پس خدای متعال کأنّ یک عنایت ویژه‌ای به کسی می‌کند که این لباس که دالّ بر این است که من این لباس نوکری را پوشیدم و آماده هستم، ان شاء الله برای خدماتی که از یک طلبه و از یک فاضل توقّع هست ان شاء الله.

من این نکته پایانی را هم عرض کنم؛ یک آقایی بود که اتّفاقاً ختم آیت الله مؤمن که بود آن شب چهلمشان در مسجد اعظم بعد از سالیانی که من این آقا را ندیده بودم یک دوستانی بودند که من برای آنها اصول فقه می‌گفتم آن زمان، یک چند تا طلبه بودند که یکی از آنها هم فوت شده است آقای بزرگواری بود که فوت شد، گمان کنم مدیر مدرسه معصومیه هم بود یک مدّتی.

س: آقای کاظمی

ج: بله آقای کاظمی.

اینها چند نفر بودند آقای کاظمی و آن آقا و آن آقا من برای اینها اصول فقه می‌گفتم. به خدمت شما عرض شود من یک وقتی یکی از این افراد غیر از آقای کاظمی که من برایشان اصول فقه می‌گفتم یک وقت خبر نداشتم که اینها معمّم شدند، آن وقتی که اینها پیش من درس می‌خواندند اینها معمّم نبودند، خواب دیدم حضرت حجّت سلام الله علیه را که ایشان تشریف آوردند منزل جدّ مادری ما مرحوم حاج غلامحسین شهری، آنجا به من فرمودند فلانی معمّم شده است، با یک ابتهاجی فرمودند فلانی اسم آن آقا را بردند که این آقا معمم شده است. بعد به خدمت شما عرض شود که این معمّم شده و ما دیدیم و ... از خصوصیاتی که من برای این آقا دیدم این است که ایشان بعداً جزء کسانی شد که سی نفری که آیت الله مصباح اینها را فرستادن کانادا برای اینکه این مباحث چیز را آنجا تحصیل کنند و برگردند، در بین آنهایی که رفتند بعداً من از دوستان شنیدم که کسی که در آنجا نه خودش عمامه را برداشت و هیچ لباسش را عوض نکرد و خانمش هم در آنجا با چادر، همان چادر مشکی و ... که اینجا بود همانجا هم با همان چادرش رفت و آمد می‌کرد. گفتند در بین آن سی نفر این آقا بود که آنجا این مواظبت را داشت، یعنی بعد از اینکه عمامه گذاشت بر این عمامه هم ملتزم بود حتّی آنجا هم که رفت بر این ملتزم بود و بحمد الله بعداً هم در همین صراط مستقیم بود و من بعداً به او گفتم که من همچین خوابی برای شما دیدم و اینکه حضرت فرمودند فلانی معمم شده است این معمم شدنی لابد بوده است که ان شاء الله مورد رضایت و پسند حضرت بوده است که حالا که معمم شد در این معمم شدن هم دیگر حتی در شرایط آنطور هم و حتّی ذیّ روحانیت هم نسبت به خودش و هم نسبت به خانمش و خانواده اش حفظ کردند که با همان چادر و با همان خصوصیات در همان محیط‌ها هم بودند.

ان شاء الله خداوند متعال به ما هم توفیق بدهد که قدر این لباس را بدانیم و به گونه‌ای مشی کنیم که ان شاء الله مورد رضایت مولایمان حضرت بقیۀ الله ارواحنا فداه بوده باشیم.

و صلی الله علی سیّدنا محمّدٍ و آله الطاهرین.